

یادگاری خواندنی از ابوالحسن خان حکیم

ابوالحسن حکیم (حکیمی) برادر ابراهیم حکیم‌الملک در دوره جنگ جهانی اول در لوزان تحصیل می‌کرد و از تشکیل دهندگان انجمن دانشگستر و سپس اتحادیه ایرانیان بود که با کوشش علی‌اکبر داور، دکتر محمود افشار، پل کتابچی‌خان، مهندس حسین امین و ابوالحسن حکیم تشکیل شد. قسمتهائی از دو نامه از ابوالحسن حکیم به دکتر محمود افشار درین شماره به چاپ می‌رسد. ازین باب که مبین روحیات و حالات و اطلاعات تحصیل کردگان ایرانی آن روزگار است. ابوالحسن حکیم تا حدود سال ۱۳۳۵ شمسی (قریب سی سال پس از نامه‌ها) در اروپا بود و در مجامع بین‌المللی خدمت می‌کرد. بعد به ایران آمد و در سال ۱۳۵۳ درگذشت.

آینده

-۱-

لوزان، ۹ فوریه ۱۹۲۲

آقای محترم عزیز من مرقومه سرکار رسید فی‌الواقع از اتفاقات ناگوار که به سرکار رخ داده خیلی تأسف خوردم ولی تسلی من در همین کاغذ شما محتوی بود: «اگر سیاست دوران...» معلوم است برای جوانمردی فعال مثل شما این حماقت کاریهای مأمورین انگلیسی نباید سد غیر قابل تصور شود. امیدوارم که در بین راه هم آنقدر که شما نگرانی دارید اسباب زحمت نگردند و عنقریب خبر سلامتی شما را از طهران بشنوم.

اما اینکه بنده [را] جداً ترغیب به ایران رفتن کرده‌اید و حتی تأخیر را بعد یک جرم اجتماعی شمرده‌اید از طرفی مرا محظوظ داشت و از طرفی متعجب! ازین محظوظ بودم که رفیق‌وار مرا هم به سر سفره سعادت ایران ستائی میطلبید و لابد احساسات صمیمانه و وطن‌پرورانه شما غیر ازین نتواند بود. اما تعجب من ازین است که سرکار تمام صحبت‌های دیرینه را فراموش کرده‌اید، یا اینکه به فرمایش خودتان ملاقات به طبقات مختلف ایران عقاید تازه در سرکار موجود نموده. و تعجب دیگر من در اینست که سرکار هم مثل بعضی از رفقا همین که رفتن خودتان به ایران حتمی شد زبان سرزنش به این بندگان خدا باز کرده‌اید و ایران رفتن را جهاد اکبر می‌شمارید.

عزیز مهربان من اگرچه سرکار نسبتاً کمتر از آقای میرزاعلی اکبرخان [داور] ابراز حرارت می‌کنید ولی بدانید که ایشان مرا از عموم طبقه جوانان با حرارت مایوس کرده‌اند. شما خبط فاحشی می‌کنید از اینکه می‌فرمائید آنها که ایران رفتند حق دارند که بی‌اعتنائی به بازماندگان کنند. - آقای عزیز من، آقای افشار، شما را قسم می‌دهم به مقتدرترین احساسات قلبی خودتان شما هم ما را بجزمله‌های پر صدا و کم نتیجه نترسانید. هر ایرانی که همیشه اقوالش موافق اعمالش باشد من او را محترم می‌دارم، هر چه باشد رفتارش با شخص من.

در سن من، با تجارب من و مخصوصاً با معرفتی که من به psychologie ایرانی دارم و علی‌الخصوص ملاحظات بی‌شائبه که از اوضاع و احوالات دارم ناحق است شما به من سنگ لعنت بیاندازید. سرکار اهداً شاید دلایل اساسی اقامت مرا تا امروز نمی‌دانید. فقط حتماً بدانید که درپایه آن يك خيال و يك عقیده راسخ مقدس محرك آن بود و به شما این را هم عرض کنم که همیشه نیت اولی و آخرین من مراجعت به ایران بوده و کار کردن در صحنه ایران بوده و هست. من نمی‌خواهم مثل اغلبی بدون استحقاق و بی‌جهت به خود اهمیت غیر مستحق بدهم و با بعضی لیت و لعل مثل غورباغه باد کنم و پرگوئی نمایم و خودم را وجود مفتنم لازم ثابت بشمارم و به ماندن و رفتنم اهمیتی بگذارم. من تصور میکنم هر کسی که در روح خود چراغ عدالت را مشتعل داشته اول در حق خود بعد در حق دیگران به عدالت و راستی حکم کند آن کسی زود و دیر به حال ایران مفید خواهد شد.

تأسف بی‌پایان ازین دارم که سرکار باری دیگر به سوی نیامدید تا چند ساعتی دوستانه و برادر وار درد دل کنیم و حقیقت بعضی نکات را با هم روشن سازیم. می‌فرمائید که «از حالا به شما می‌گویم که هیچ وعده نمی‌دهم که زیاد به شما بنویسم.» عزیز من تصور نفرمائید که من از آنها که «ننوشتند» در موقع حرکتشان متوقع بودم - این را بدانید - معاشرت چند سال هم می‌بایست به شما نموده باشد که من در هیچ زمینه اهل توقع نیستم. در زمینه محبت و دوستی هم - من قدرت عطای محبت و صمیمیت خود را به هر کس که مطلوب قلبم شد دارم. احوال و رفتار طرف برای من اهمیت ندارد.

اگر از آقای داور گله کردم سبب این بود که خود ایشان محرك این انتظار و بلکه امیدواریهای گنده گنده بودند.

از صریح و فاش گوئی شما خیلی خرسند شدم. اگر از دست شما خطی نرسد اقبال می‌دانم که روابط محبت و یگانگی و همدردی باقی است و علی‌الخصوص که آب و هوای تنبل و بی‌مصرف کن ایران محرك آن نیست.

- با وجود اینها عزیزم من مصمم هستم تا ماه ژوئیه قطعاً از لوزان حرکت کرده و از هر راهی باشد به ایران مراجعت کنم. و این راهم بدانید اگر در يك كلبه محقر ایران برای من کار موجود باشد - کار - فراموش نکنید، هزاران مرتبه برای تسکین روح متألم خوشتر و گواراتر است تا زندگی بی‌درد و آسودگی در بزرگترین palace های اروپا و غیر. پس در حق من اشتباه نشود و مردی مثل من هرگز قادر به دروغ هم نیست.

اگر ممکن شود وقت طهران رسیدن میزان کلیه مخارج را از مارسیل تا طهران تخمیناً مرقوم دارید ممنون می‌شوم.

به عموم دوستان در طهران مراتب سلام و اشتیاق مرا تبلیغ دارید و اگر ممکن شد از حال و گذران و سلامتی آنها مرقوم دارید. به شما توصیه می‌کنم که در طهران با برادر من حکیم‌الملک ملاقات کنید -

این نه برای این است که مشارالیه برادر من است. بلکه همینقدر می‌توانم بگویم که او از معدود کسانی است در طهران که اشخاص را به میزان شخصیت و معلوماتشان اهمیت گذاشته و محترم می‌دارد. مخصوصاً از جوانان از اروپا برگشته که «جامه‌دانشان» خالی نیست و بی‌شک از ملاقات شما خوشوقت خواهد شد.

زیاده به شما سفر بی‌خطر گفته و ارادت و محبتم همراه شما است.

دوستدار دائمی شما

ابوالحسن حکیم

دکتر میرباقر باید رسیده باشند. در هنگام ملاقات با ایشان سلام مرا برسانید.

توضیح محمود افشار: دکتر میرباقر جراح معروف پدر دکتر محمدعلی و دکتر علی محمد پزشکان نامی طهران می‌باشد که هر سه نفر در دانشگاه لوزان تحصیل کرده‌اند.



برن، ۱۹ نوامبر ۱۹۴۳ - ۲۵ عقرب ۱۳۵۲

دوست عزیز من مکتوب مورخه ۵ حج ۴۱ چندی است رسیده. ولی این ماههای اخیر بسیار گرفتار بودم. از اواسط ماه اوت تا حالا مکرر در ژنو مدتی برای کنفرانس صلیب احمر - بعد یکماه و چندی اجتماع ملل - در اوکتر دو هفته برای کنفرانس مشاغل Bureau International du travail بوده و لابد برای تهیه راپورتها و غیر مشغول بودم و می‌خواستم فراغتی پیداکنم تا اینکه بتوانم مفصل بنویسم.

عزیز من راستی مرحمت و عنایت شما بهمن نعمتی است و خوشوقتی من علی‌الخصوص ازین است که رنگ ایران در شما اثر نکرده و مثل دوستان و رفقای دیگر هنوز بی‌وفائی در قلب شما رسوخ نکرده. چون خود شما می‌دانید که در اروپا همینکه دو نفر دوستی و توافق نظر حاصل کنند نادر است که به سهولت از دور هم از هم بگسلند. این مداومت شما بهمن واضح می‌نماید که در کنار محسنات اخلاقی ذاتی کمالات و عادات نیک هم که در اروپا کسب نموده‌اید رنگ روغن ظاهری نبوده بلکه در روح شما اثرات متین دائمی گذاشته. این خود برای من سعادت است که نمی‌توانم اظهار آن را کتمان کنم و این را هم عرض کنم سرکار تنها از رفقا هستی که با من مکاتبه مرتب دارد. - چرا «مقدم» * هم مرجع بوده چنین رفتار کرده.

قبلا می‌خواهم در جواب ملاحظات سرکار شما بنویسم:

البته می‌فهمم که برای آن دوست هوای ایران (مقصودم هوای معنوی و اخلاقی است) قابل تنفس نیست. ولی آقای افشار یک چیز فقط برای امثال شما و بنده مانده،

آن این است که در زمینه خصایل و افکار و عقاید که یا ذاتاً و یا ازخارج کسب کرده به زحمت و مرارت و تجربه و تفکر حاصل کرده‌ایم برسر آنها مستقل بمانیم و *intrasigent* باشیم، والا قطره در دریا شده و درمنجلاب انحطاط ملی ما هم غوطه‌ور شده معنای محو و نابود خواهیم شد. البته کسی که صاحب «کاراکتر» بوده و نخواهد در زمینه شخصیت خود عقب‌نشیند طرف حمله و لطمه واقع خواهد شد. ولی چه‌باید کرد. در میان تمام ایرانیها که اروپا آمده و [به] ایران برگشته‌اند يك نفر را می‌شناسم که درین زمینه استقامت نموده، آن دکتر رفیع امین‌زاده است و بهمین جهت هم در تیریز طرف توجه شده. البته کار بزرگی نکرده ولی به عقیده من نمونه خوبی از ایرانی اروپا آمده است. اینجا فقط کاراکتر را در نظر می‌گیرم.

چون اغلب جوانها هم تجدد را جور دیگر فهمیده و بهتر از همه کس خاطر دارید که نودوپنج روی صد رقاصی و اطلاق وقت را موضوع مسافرت خود به اروپا کرده و چه جور جامه‌بان معرفشان در مراجعت تهی از آذوقه و ارمغان معرفت بود. در ایران هم به‌شایدی و عوام فریبی مردم را گول می‌زنند. لابد گاهی در جراید ورود «فلان» را به طهران بعد از تحصیلات فوق‌العاده در فلان یا فلان مملکت خوانده‌اید. شاید بعضی راهم از نزدیک می‌شناسید. ولی ایران جایی است که *Bourrage de crâne* میگیرد. اغلب این جوانها هم چون متکی به اخلاق و «کاراکتر» مستقل نیستند در اندک مدتی در جامعه منحل شده نخود آش ملی می‌شوند.

عزیز من بهترین راه همان است که در افکار و عقاید و زندگی خود مستقل و با همت باشید. *یک* *popularity* سطحی را به یک قدم عقب رفتن تصور نفرمائید ارزان خریدارید، چون آنچه از گرانبهاترین سرمایه روحی را ذره‌ای هم باشد اگر به این چیزها فدا کنید باز باخته‌اید.

البته نظر من به لقمان حکمت‌آموختن نیست. اینها را در تعقیب ملاحظات شخصی شما و دیگر محض تسلی خاطر عزیز و آزرده شما می‌گویم. می‌خواهم که بدانید من رفتار و استقامت شما را تمجید کرده و به شما تحسین می‌گویم. البته فعال باشید. بگوئید ولی در اقلیت بودن اهمیت ندارد. فراموش نفرمائید *qualité* بهتر از *quantité* است. اگر در اقلیت صاف و فعال و صمیمی و جانفشان باشید بهتر است تا در يك اکثریت «رند و حراف و سیاسی» و حقه‌باز و ناروزن باشید.

عزیز من وقتی که از بد اخلاقی هیئت اجتماعی سخن می‌رانید چیز تازه به من نشان نمی‌دهید. من از مشت نمونه ایرانی که سر شیر جوانان بوده و به اروپا آمده بودند به کیفیت خروارها برخورده و به درد شما پی می‌برم.

وصیت برادرانه من این است که سرمایه‌ای را که به زحمت جمع نموده‌اید *Jalousement* نگه دارید. مستقل و باعزم تا آخر بمانید و با عوامل حقه‌بازی نسازید.

در خصوص انتخاب شما به وکالت البته روزی که خبر به من برسد کف خواهم زد.

ولی برادر من آنچه تا حال از اسم و کلا خوانده‌ام به نظر من این دفعه نمونه‌های بدتر از دفعه اول یعنی مجلس چهارم از انتخابات بیرون آمده‌اند. عزیز من، چگونه اگر وکیل هم شدید با مردمانی که بواسطه شلاق و تهدید ملاکین از حلق مردم رأی درآورده و وکیل شده‌اند می‌توانید کار کنید! البته انتخاب شما را برای یزیدیها سعادت می‌شمارم، ولی به حال شما متالم خواهم بود که با گرگان هم آغوش خواهید شد. با وجود این خیلی مایلم که اسم زیادی از شما برده شود. وکیل هم بشوید چون این خود يك قدم حساب می‌شود.

راجع به احزاب من هیچ عقیده ندارم. دموکرات و اجتماعی شما یعنی در ایران همه کلاشی و شعبده بازی است. اینها دکان است که هر قسم سیاستچی بیکار... دم بریده فرنگ دیده برای پیشرفت مقاصد شخصی ایجاد و اقتباس می‌کنند. ولی اگر وکیل شده‌اید فبها، وگرنه باز جهد کنید که موفق بشوید.

برای من البته دشوار است که موفق بشوید. چون معروف آنجا نیستم. ولی البته اگر بواسطه شما هر قدر ممکن شود که اسم برده شود شاید برای آتیه بد نمی‌شود. ولی افکار من در این خصوص این اواخر يك evolution کرده و بعد در ضمن ذکر بعضی عقاید شاید جهت آن را ملتفت بشوید.

راجع به آقای مصدق السلطنه من قبل از وزارت او دوسه کاغذ نوشته بودم و یکی هم حاضر کرده بودم که وزیر شد و همان روز که خبر رسید فرستادم.

به کاغذهای اولی جواب داد و عموماً در آنها علامت یأس هویدا بود ولی در ضمن به یکی جواب داده بود که هر چه از دستش برآید در حق من مضایقه نخواهد کرد. اما به کاغذ اخیرم بواسطه ثالثی جواب داده بود. من از او خواسته بودم که به من خدمتی در وزارت خارجه محول کند تا بتوانم طهران بروم و علی‌الخصوص بیکار نباشم. جواب داده بود که اصلاً در وزارت خارجه عده‌ای بر علیه من به جدیت کار می‌کنند و برای سقوط من دسته بندی می‌کنند. چرا! برای اینکه من بعد از تاریخ ۱۲۹۹ داخل خدمت دولت شده‌ام و تمام مستخدمین بعد ازین تاریخ از روی قانون استخدام باید خسارچ بشوند - من (یعنی مصدق السلطنه) اگر می‌خواستم تغییر خدمتی بدهم قیل و قال به‌عرش می‌رسید ولی تنها توانستم که موقتاً تا من هستم این‌بارا از سر شما رفع کنم. - درین زمینه به ارفع الدوله هم که به من محبت می‌کند نوشته بود.

آقای مصدق السلطنه البته از بهترین مردمان می‌باشند یعنی اقلاً اطلاعاتی دارند. ولی مع التأسف در جامعه‌ای واقع شده‌اند که در آنجا فقط مشت کار می‌تواند بکند. آقای مصدق السلطنه آدم مشت نیستند ولی آدم نرم و متعارف می‌باشند. چون جامعه ایشان را به این حال وادار می‌کند.

اما نوشتن شما هیچ وقت بد نمی‌شد. چون این يك قسم solidarité را نشان می‌دهد و در ثانی تا امروز که شما اظهار دخول به خدمت مستقیم دولت نکرده‌اید و خوشبختانه محتاج هم نیستند و راستی هم هرگز تا ممکن است نکنید - (چون خاطر دارید من حاضر بودم که اگر شرکت مهمی ابوی محترم و شما و عمو و آشنایان

شما اگر تشکیل دهید و خدمتی به من واگذار کنید قبول کنم). پس ممکن نیست که چنین ظنی اگر هم بکنند برای شما ضرر برسانند. دیگر اینکه امور ایران این جور است: «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود». کابینه که مصدق السلطنه در آن بود از میان رفت.

اما داور!! او هنوز برای من يك معما است. حمله جراید و دیگران را خواندم. این اهمیت ندارد. اینکه او دیگر به شما و من التفات نکرده اینها معلوم است. داور کسی است که چشم بسته پی يك مقصودی می رود. اشخاص برای او در فلان یا فلان موقع لازم است. اگر در موقع دیگر با او نباشند برای او کان لم یکن است. در سوئیس شما من لازم بودیم با ما می ساخت. حال شما در یزد، من در سوئیس به کار او نمی خوریم. بروید به طهران اگر با او توافق نظر داشته باشید لابد به شما می گزود و شاید منت شما را می کشد. اما باید نیت و مقصد او را تشخیص داد که چه می خواهد؟ لابد مقالاتی که چندی قبل بر علیه مجلس و حکومت مشروطه نوشته و وجود يك «دیکتاتور» را لازم شمرده خوانده اید: این افکار او تازگی برای من ندارد. در سوئیس هم درین زمینه صحبت کرده بودیم. اما آیا قصدش برای دیگران کار کردن است؟ تصور نمی کنم. اجنبی پرست است؟ نمی دانم. البته معنی اجنبی پرستی را غیر از دیگران تعبیر می کند. شاید طرفدار يك قسم سیاست مستقل است یا تمایل به طرفی. ولی گمان نمی کنم طرفدار قطعی يك دولت خارجی شود.

ولی می توانم تصور کنم (فقط تصور) که مقصود او "usé" کردن میداندارهای طهران است تا بلکه نوبت به خود او برسد. تا آنجا جدال لازم است. این است که آقای داور فقط جلو نگاه می کند و دیگر از عقب خبری ندارد. برای او طی راه شرط زندگی است، مثل قطار راه آهن که می رود. می دانید هر چه را که از پنجره نگاه کرده می بینید چند ثانیه دیگر از نظر شما دور [می شود] و شاید از خاطر هم فراموش می کنید. رفیق ما سواره به مقصدی می رود. به آنها که سر راه برمی خورد Halol گفته بعد شما از دور گرد مرکب او را که تاخت می کند می بینید. آرزو دارم که بیرق فتح را در آغوش گیرد.

اما عقیده شخصی من از اوضاع ایران. برادر من در هر چیزی تجربه (soverain) است و بهترین راه نمای ماست. مختصراً می گویم: هر گز کرنا را از طرف گشاد نمی توان زد. در ایران ترتیب حکومت و قانون اساسی آن به عقیده من هم غلط است. ایران با وسایل حالیه و عدم هیچ گونه institution مجال است که با وضع کنونی حکومتی پیش برود. شما که بامن در متمدن ترین و صاحب institution «ترین» (اگر اجازه دهید) ممالک دنیا زندگی کرده اید میدانید — مثلاً همین سوئیس را در نظر بگیرید — شما که خیلی با دو چرخه یا پیاده در راههای باصفای سوئیس گردش می کردید لابد سر راه خود از این مردان که راه را دائماً اصلاح و جاروب می کسردند خیالسی دیده اید. اگر روزی برایتان اتفاق افتاده بود (من تجربه کرده ام) با یکی از آنها صحبت می کردید لابد معلومات شما بیشتر بود، ولی از «مدنیت» و شکل و ترتیب

حکومتی سوئیس و تکالیف يك citizen از او می‌پرسیدید اقرار خواهید کرد که هزار بار از ۹۹۹ نفر مجربترین ایرانیها بهتر به شما جواب می‌داد بلکه هزار بار بیشتر از وکلای پارلمان شما تکلیف ملیت و یا حتی وضع canton یا commune خود به شما بیان می‌کرد.

در ایران سه نفر رئیس‌الوزراء ندارید که از اوضاع سیاسی نه عالم بلکه نه اروپا ولی دول همجوار ایران را «علماء» مسبوق باشد درین زمینه سی ورق کاغذ را سیاه می‌توان کرد، به علاوه چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است. برادر من با این شروط زندگی و اوضاع اجتماعی ملتی را نمی‌توان به راه راست درآورد. عناصر نکبت و جهل آفتدر است که هیچ عنصر متجدد خیرخواه نمی‌تواند از عهدۀ آن برآید. امروز در ایران چیزی که توانسته‌اند موجود کنند سی‌الی چهل هزار نفر قشون است که «اسمکی» دارد. شرط می‌کنم که موجد آن امروز اگر از میان برود تمام این بنا مثل chateau des cartes زمین بریزد. چون

Rien n'est basé sur un principe, sur une base objective et méthodique.

شما که بقدر کفایت اطلاعات دارید که بدانید يك هیئت اجتماعی را با این وسایل سرسری نمی‌توان از قعر منجلا ب بیرون آورد.

پارلمان شما، عدم آن از وجودش بهتر است. برادرم برای چه ما مجلس خواهیم؟ به شما که نمی‌خواهم یاد بدهم، خودتان می‌دانید - ولی برای آنچه که می‌دانید این مردمان لایشر چه می‌توانند بکنند. هیئت اجتماع يك ایران آن است می‌دانید - هیئت دولت و پارلمان را همه جا مظهر آن می‌توان قرار داد..... اینها تماماً ازین جهت است که در زندگی ملی این جماعت evolution ترقی از راه معمولی و علم و تربیت و تعلیم وارد نشده. يك قطعه‌ای را روزی از هوا به میان آنها انداخته‌اند و تا امروز در دور آن قیل و قال کرده و از کاسه‌آش ملی شکم‌پر می‌خواهند بکنند.

مختصراً می‌گویم برای ایران این گونه مشروطه غلط است و پیشرفت نخواهد کرد. حال خواهید گفت من هم همفکر داور هستم! شاید.

ولی افکار من در این زمینه نتیجه تفکرات چهار سال اخیر خودم است. شما هم که با من در اروپا ایام جنگ بودید ولی بعد از جنگ نبودید. علی‌الخصوص وضع دو سال اخیر را شاید اطلاع ندارید. و بیخود هم که تحصیل sociologie نکرده‌ام (... * نخواندید). راستی امروز وضع دنیا صرف عوض شده. افسوس که دور هستید. آنچه مرا به این خیال آورده ملاحظه اوضاع دو دولت اروپاست. یکی روسیه و دیگری ایتالیا. - دو گروه در دو قطب مخالف سیاسی این دو مملکت را امروز اداره می‌کنند. در یکی بالشویکها - در دیگر فاشیستها (fascists). با مسلك آنها کار ندارم. ولی قبول دارید که این دو گروه در دو مملکت اکثریت نیست. ولی توده

ملت قادر به اداره خود نبوده و هنوز نیست. اینها يك Elite هستند که بهزور اداره امور را به دست گرفته‌اند. من یقین دارم که روسیه قدمهای بزرگ بعد از خرابی نه به تعمیر بلکه به بنای يك هیئت اجتماع جدیدی می‌گذارد و در سر آنها بدون گفتگو با هوشترین و ذکیترین مردمان روسیه است. لابد سپاهی لشکر هم هست. ولی قابل ملاحظه نیست. در ایتالیا هم گروهی است که شاید ابتدا بر علیه anarchie قیام کرده‌اند. ولی بدون گفتگو ایتالیا را از انحلال اجتماعی نجات داده و من امسال دیدم در مجمع ملل موقع مسئله (confit italo-grec) که ایتالیا چه مقامی را در يك سال کسب کرده و در داخله ملت ایتالیا را زنده [ساخته] و به کار انداخته. و این هم يك Elite است که به اختیار Mussolini گذاشتند که هفت سال یعنی در سوئیس کار می‌کرد و دوازده سال پیش بعد از کار سر درس Pareto می‌رفت. تابستان هم چند روزی — يك ماه — تعطیل خود را در ایتالیا نزدیک سرحد سوئیس گذراندم و مختصری از نزدیک دیدم. تفاوت فکر من در این زمینه با داور این است که اودیکتاتور می‌خواهد و شاید مایل است خودش هم روزی به آن مقام برسد:

نظر من در این است که دیکتاتور [ی] يك نفر بر ملتی غلط است و محال است که نتیجه بدهد، علی‌الخصوص که آن دیکتاتور عامی و بی‌سواد هم باشد.

آنچه من تصور می‌کنم این است که ایران را با دیکتاتور باید نجات داد — به مدت مدتی بیدار کرد، بهزور صاحب معارف کرد، [خلاصه] — بهزور راه ساخت، بهزور گردن شکستن، گردن کلفتها را در سر جاده‌ها مجبور به شکستن سنگ کرد، و راهها را تسطیح کرد، بهزور هوانورد آورد، بهزور کارخانه نخ‌سازی ایجاد کرد، بهزور معادن نفت را هر طور است به موقع استفاده گذاشت. آنوقت وقتی که رعیت بهزور زمین را به اصول جدید شخم کرد خودش ارزش آن را فهمیده، خودش بهزور آزادی خواسته دیگر عقب طرارها نمی‌دود. الخ...

ولی گفتم من دیکتاتور واحد را غلط می‌دانم — پس چه می‌خواهم؟

من آرزومی‌کنم و تشکیل يك Elite را می‌خواهم. می‌خواهم اقلای صد نفر با اراده، مردمانی مثل شما — مثل داور — مثل تقی‌زاده — مثل سید ضیاء‌الدین و آنهائی را که من نمی‌شناسم جمع شوند. جمع شوند، با اراده، با عزم، با همت. جمع شوند و در اساس این جمع «خود» (le moi) را فراموش کنند. هوش خود را قاطع تصور نکنند. خود را واحد نبینند. در دور خود عده‌ای را اداره کنند. و آن روز با چماق، با matraque ، با شلاق دست به هم داده نه به اجتماعيون و نه به مستبدین و نه وطن فروش و نه وجیه‌المله مهلت بدهند. يك ideal واحد در نظر داشته باشند: آن ایران است. آن مردم فقیر ایران است. آن گرسنگان از این سر تا آن سر ایران است. آن لزوم قطعی قدم [گذاشتن] به زندگی نو است. ترحم را دور گذاشته دواي قطعی به درد ایران بکنند. آن روز که راه را باز کردند آن روز شروع بکنند، موافق فهم، شعور

و احتیاج این مردم به اینها آزادی بدهند. - این آخرین چاره است. ولی ممکن است که ما دیکتاتور را از راه معکوس داشته باشیم. آنروز کوس رحلت دائمی ایران را باید کوفت. ولی عرایض من هم شاید حرف باشد. -

آقای عزیز من ماها راستی سر شکسته هستیم. و اگر احتیاج مادی هم باشد و بخواهیم دست خیانت بهجانبی دراز نکنیم باید پروبال شکسته باشیم.

اینکه نوشته‌اید که مایل هستید طهران بروید البته مصلحت کار خود را می‌دانید. ولی شما هم می‌ترسم بروید و دماغ سالم پرخس شما در هوای طهران مسموم گردد. و چون بهدرجه‌ای شما را خوب می‌شناسم اگر اوضاع موافق ذوق و مرام نباشد زود دل‌تنگ شده شاید راه اروپا را پیش بگیرید.

طهران بروید و اگر ممکن باشد درجراید در این زمینه يك campagne بکنید؛ و آن این است که در ایران آنچه نادر است و *compétence* و *spécialiste* است و همه این نکته را می‌دانند!

مثلاً میرزا حسین امین‌زاده امروز با وجود اینکه اجنبی است و اگر بخواهد تابعیت سویس قبول کند (و با منت او را می‌پذیرند) فوراً ده ساله با او کنترات می‌خواهند ببندند. امروز قریب شانزده هزار فرانک حق می‌گیرد و اگر کنترات مزبور را ببندد فوراً سمت *directeur technique* در کارخانه‌ای که کار می‌کند به او خواهند داد و اقلاً قریب سی هزار فرانک سالیانه ممکن است عاید [ی] داشته باشد. چرا در ایران این چنین سرمایه را فراموش می‌کنند! این سرمایه‌ای است که ایران گم می‌کند. باید این نکته را در نظر جلو داد که مرد کاردان به بیکاری نمی‌تواند بسازد. این است که در عدم کار اشخاصی مثل او ناچاراً دور از وطن زیسته و آنجا که «کار» هست می‌مانند. و علی‌الخصوص کسی که استعدادی دارد بی‌جهت نمی‌خواهد آمده «هوچی»، سیاستچی و بیکاره گی را حرفت خود کند.

محض اطلاع شما. مشارالیه در لوزان است و کارش ماداً خیلی خوب است. ولی میان دو قوه مخالف وجداناً گیر کرده. از طرفی ایرانیست و حس وطن‌جانند است ولی از طرفی بیکاری و معطلی در ایران و وجود يك کار مهم با نتیجه در اروپا! [حسن] مقدم در مصر است و عجالتاً کفیل کونسلیخانه اسکندریه است.

آقای تقی‌زاده را يك سال قبل چندروزی که برلن رفتم «يك ساعت» قبل از حرکتش به روسیه دیدم. ولی وقت نشد صحبت کنم. بعد از آن هم مکاتبه نکردم. آقایان جمال‌زاده - کاظم‌زاده و تربیت در برلن هستند. دکتر رفیع [امین] در تبریز است. قزوینی در پاریس ولی به کاغذ هیچ کس جواب نمی‌دهد و به کار سابق خود گویا مشغول است. نظام‌الدین خوئی و داودخان مشیر ساز وجودشان خبر ندارم، زیرا که *si peu interessants* هستند. اولی بعد از اینکه مبلغی در لوزان پول از مردم گرفت رفت در برلن دو سال زندگی (؟) می‌کرد، *thèse* می‌نوشت. بعد نمی‌دانم

باز آنجاست یا به طهران رفته. دومی در فریبورگ بود ولی نمی دانم حالا آنجاست یا نه... *
اسمعیل خان بختیاری اخیراً لندن رفته. وثوق الدوله، مشارالملك، ناصرالملك
اینها در فرانسه گاهی در دوویل - گاهی - اکس له بن - گاهی در موناکو یا نیس
هستند. معاون السلطنه در پاریس بود. مدتی است خبر ندارم.

آقای سیدضیاءالدین در Territet است. اخیراً اتفاق افتاد او را دیدم و صحبت
زیاد کردم. مشارالیه البته آدم باهوشی است و خوب اوضاع ایران را مطلع است. افکار
او در زمینه اصلاحات داخلی بی شک قریب به افکار ماهاست. ولی هنوز ممکن نشده
در مهمترین نکته که مسئله روابط خارجی است با او صحبت کنم. عیب اقدامات او در
دوسال و چندی پیش این بود که اقدام را بدون تهیه زمینه و همراه کرد. و چگونه
که می بینید نتیجه را دیگری برد. و دیگر من به این عقیده رسیده ام که کم ایرانی هست
که از کنه محسنات و institutions های اروپا مسبوق اند و به این جهت در اقدامات
فقط اسم را دانسته ولی عین عمل را نمی شناسند.

ذکاء الدوله... * فقط «پوز» است. کسی است که در فکر خودش می باشد. پول
دارد و پول درمی آورد و هر کسی که امروز بزرگ شد به او تعظیم میکنند و دیپلمات
هم هست...! *
آقای [حسینقلی خان] نواب مرحوم نشده اند ولی از دو سال به این طرف ناخوشی

دماغی داشته و گویا دیگر دوران ایشان هم تمام شد. دیگر وزیر مختار هم نیست.
گویا در يك کلینیک می باشد. حالا در برلین وزیر مختار «صدیق السلطنه» است.
شاه که عنقریب این صفحات پیدا خواهد شد گویا به بیروت رسیده.

امانت جناب عالی رسید. از ارسال دستمالها و لیمو و گرد سماق و غیره خیلی
ممنون شدم و به یاد شما تاس کبابی با سماق به دست خود پختم و خوردیم. و خیلی خیلی
مرسی. حنا و رنگ هم رسید. آنچه را که هدیه فرموده اید با منت می پذیرم. ولی
قرار بود قیمت حنا را مرقوم دارید.

کتاب میاه و قنوات، بدبختانه چنین کتاب مخصوصی موجود نیست. هرچه تفحص
کردم نشانی از آن نیافتم. دیگر سرکار بهتر می دانید این مسائل را در جزو علم مهندسی
یا غیر تحصیل کرده و بعضی مثلاً مهندس hydrolique می شوند ولی کتاب مخصوص در
این فن هم اگر باشد و پیدا شود باز هم به آشنای شما منفعت نخواهد داد. چون اگر بنا
باشد اقداماتی کند باید scientifiqement و این کار را هم هرکس یعنی غیر
متخصص از عهده بر نمی آید. اگر برای کار جزئی یا يك دو قنات است برای آن هم
باز همان وسایل primitifs بهتر است.

خاطر دارم یکی از برادران من تصور می کرد در یکی از ملکهای ما در آذربایجان
معادن زیادی هست و حکماً می خواست يك «کتاب معدن شناسی» خریده ترجمه
کرده به او بفرستم و چون کتاب مخصوص معدن شناسی وجود ندارد و این علم راجع

به چندین شعبه است مثل معرفت الارض و باز مهندسی و غیره و غیره اگر کتابی هم موجود بود برای من که ابدأ تخصصی ندارم ترجمه آن ممکن نبود. نهخیرا برادر من پاور نکرد، بلکه از من هم رنجید. ولی نمی خواهم دوست شما برنجد اگر چنین کتابی را یافتم البته می فرستم.

کتابهای دیگر را که خواسته‌اید بدیختانه بجهاتی تا امروز موفق به ارسال آنها نشده‌ام ولی همین که محل اقامت قطعی شما - یزد یا طهران معلوم گردد ارسال خواهم داشت.

می خواستم من هم قدری برای شما اقلا شوکولاد بفرستم. ولی منتظرم که محل اقامت معین گردد و دیگر منتظرم خبر رسید اسباب عکاسی خود را اطلاع بدهید تا



نشسته چپ به راست: ابوالحسن حکیمی - دکتر یل کتابچی - دکتر محمود افشار
ایستاده چپ به راست: محمد انتظام - مصطفی صارم - حبیب الله مظفری
(عکس را داود بیرنیا روز ۲۴ مارس ۱۹۱۹ در هتل پالاس لوزان انداخته است).

اطمینان حاصل شود.

در خاتمه می‌فرمائید معلوم نیست در طهران چه کار بکنم. عزیز من امروز در ایران کسی کار می‌کند یعنی خدمت می‌کند که یا «کار» ایجاد می‌کند و عده‌ای را به کار می‌اندازد و یا چشم مردم را به آنچه در اروپا اسمش کار است باز می‌کند. شما معلومات برای این دارید و وسیله آن را هم دارید و از خانواده موجود ثروت هم هستید. فراموش نکنید و حتی المقدور rôle خود را فراموش نکنید. حرف در ایران فراوان است عمل و عامل کم است. برای ایران دار لازم است. شما شخص فعال هستید. روی یک سرازیری قدم نگذارید.

من چندی قبل تصور کردم که می‌اسپوق که مالیه ایران را در دست گرفته لابد کسی مثل مرا در خدمت مالیه ایران می‌پذیرد. کاغذی نوشتم و سواد دیپلمها و مخصوصاً شهادتنامه خلی خلی خوبی که بانک داده فرستادم. ذکاء‌المالک هم وزیر مالیه بود به او هم نوشتم هیچ یک جواب ندادند...*

مکرر نوشته‌ام من بدون کار معین ایران نمی‌توانم بروم. چون وسیله آن را ندارم. در طهران اگر بروید و اگر خدمت برادرانه و دوستانه به من بخواهید بکنید که بتوانم ایران بیایم در هر جا که بشنوید و بدانید که وسیله گفتن هست بگوئید و بخواهید بلکه وسیله آمدن من مهیا گردد ولی نه بیکار، بلکه با یک کاری، چون اگر غیر این ممکن بود من زنجیر به پای خود در سویس نمی‌زدم.

در طهران بروید برادر من آقای حکیم‌المالک را ببینید - او شخصی است که شخص فاضلی مثل شما را با منت می‌پذیرد. - اگر رفتید از احوال تمام آشنایان قدیمی به من بنویسید. البته بعضی اطلاعات هم لازم دارم، همین که خبر رسیدن شما به طهران برسد خواهش بعضی اطلاعات را خواهم کرد.

البته اگر طهران باشید و این کاغذ به شما برسد از اوضاع سیاسی آنجا مرقوم دارید. شاید از طهران بیشتر و مرتبتر مکاتبه کنیم.

عجالتاً خدا حافظ شما و منتظر مژده سلامتی و اخبار شما هستم.

پشت آخرین ورق نامه به‌مداد نوشته است: اگر این کاغذ طهران به خدمت برسد مرحمت نموده اگر از آشنایان قدیمی مثلاً راوندی - فدائی [علوی] - نصرالله‌خان جهانگیر - سعدالله‌خان [درویش] - [مصطفی‌صارم] - بیک‌خان - ووووو هر کس را از لوزانیهای قدیم ببینید از حالشان به من بنویسید. پرویزخان بختیاری در طهران در وزارت خارجه است. دکتر میرباقر را هم دیده‌ام من از حال او مرقوم دارید. آقای داور هم که جای خود دارد. البته بعد از گله من جواب او را به من مرقوم می‌دارید. آقای شبیانی هم به سرکار عالی سلام مخصوص دارند.

دوستدار صمیمی

ابوالحسن حکیم